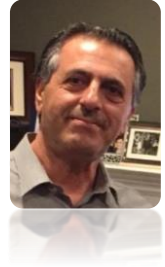


سیر تکوینِ کاپیتال: در پرتو مکاتبات مارکس و انگلس

علی رها^۱



^۱ پژوهشگر فلسفه و مارکسیسم

۱ - پیشگفتار

مکاتبات مارکس با انگلس، و نیز با طیف گسترده‌ای از افراد دیگر، دریچه‌ی مهمی برای شناخت سپهر اندیشه‌ی اوست. مارکس به‌قدری مکاتبه با اقصی نقاط جهان - از روسیه گرفته تا آمریکا - را جدی می‌گرفت که اغلب یک نسخه از نامه‌های مهم خود را نگهداری می‌کرد، و گرنه بسیاری از نامه‌های او از بین رفته بودند. برای ما که در عصر دیجیتال زندگی می‌کنیم، دشواری نامه‌نگاری در قرن نوزدهم و نیز شامه‌ی تیز پلیس سیاسی، به‌ویژه در آلمان، شاید به‌راحتی قابل تصور نباشد. اما برای مارکس، مکاتبه در عین حال درحکم شیوه‌ی معینی از سازمان‌دهی زیرساخت‌های نظری بود. به خاطر داشته باشید که مارکس از فرط تنگدستی در تبعید، زمانی برای خرید کاغذ حتی کت خود را فرو گذاشته بود!

در واقع اولین «تشکیلاتی» که مارکس در اوایل سال ۱۸۴۶ تأسیس کرد، «کمیته‌های مکاتباتی» نام داشت که در عین حال شامل سخنرانی در مجامع کارگری می‌گشت. «کار دستمزدی و سرمایه»، یکی از نخستین سخنرانی‌هایی است که مارکس در بروکسل برای جمعی از کارگران ایراد کرد. مکاتبات مارکس و انگلس در «کلیات آثار» آن‌ها به زبان انگلیسی شامل هشت جلد است. (۳۸ تا ۴۲) آن‌طور که از «منتخب مکاتبات» آن‌دو بر می‌آید، ویراستاران این مجموعه به خاطر برخی ملاحظات - «اخلاقی» و نظری - بسیاری از کلمات و جملات مارکس را بریده و یا به‌کل حذف کردند. بی‌گمان بسیاری از نامه‌های مارکس و انگلس یا مفقود شده‌اند و یا منهدم! با این حال، برای شروع، همان هشت جلد منتشرشده در کلیات آثار نیز به اندازه‌ی کافی گویا هستند.

چه شیواست کلام لنین در توصیف مکاتبات مارکس و انگلس: «اگر کسی بخواهد در یک کلمه کانون کل مکاتبات، مرکز ثقلی را که کل پیکره ایده‌ها در آن بیان و بحث شده است تعریف کند، آن کلمه **دیالکتیک** است.» («منتخب مکاتبات»، ص ۸) اما معضل نوشته‌ی پیش رو، نه تبیین «کل پیکره ایده‌ها»، که دنبال کردن سیر تکامل «یک ایده» است: فرآیند نگارش نقد اقتصاد سیاسی در پرتو مکاتبات آن‌دو.

۲ - ملاقات تاریخ‌ساز

۲۸ اوت ۱۸۴۴، تاریخ یک دیدار دوران‌ساز است. انگلس که از منچستر راهی آلمان بود، سر راه در پاریس برای ملاقات مارکس توقف می‌کند. آن‌دو به درخواست انگلس در یک کافه‌ی بسیار مشهور پاریسی به نام ریجنس دیدار می‌کنند. (*café de la Regence*) این دومین بار بود که آنان همدیگر را می‌دیدند. دو سال قبل، در اواخر سال ۱۸۴۲، انگلس که به درخواست پدرش برای کار راهی منچستر شده بود، پیش از سفر در کلن از دفتر «راینیشه زایتونگ» به سردبیری مارکس، دیدن می‌کند. اما ظاهراً اتفاق خاصی از پس آن دیدار نمی‌افتد. البته با این‌که «راینیشه زایتونگ» مقالاتی از انگلس را زیر نام «یک گمنام» منتشر کرده بود، تصور مارکس این بود که انگلس هنوز جزو محافل هگلی‌های جوان است.

به هر حال، آن دیدار دوم باعث می‌شود که آن‌دو، هشت روز تمام درگیر بحث و تبادل نظر گردند. در این زمان، در همان مکان، بین انگلس و مارکس پیمانی ناگسستنی برقرار می‌شود که حتی سال‌ها پس از مرگ مارکس، به قوت خود باقی می‌ماند. ناگفته نماند که انگلس همچنین مقالاتی، از جمله «رئوس اقتصاد سیاسی» برای «سال‌نامه‌های آلمانی-فرانسوی»، به سردبیری مارکس و روگه، نگاشته بود. این سال‌نامه‌ها که فقط یک تک‌شماره از آن در فوریه‌ی ۱۸۴۴ منتشر شد، همچنین «مقدمه‌ای بر نقد فلسفه‌ی حق هگل» و «درباره‌ی مسأله‌ی یهود» را شامل می‌گشت.

وقتی که مارکس و انگلس ملاقات کردند، مارکس یک بار دیگر مقاله‌ی انگلس را خوانده و در ژوئن ۴۴، به شیوه‌ی معمول خود، در «دفترهای پاریس»، از آن گزیده‌برداری کرده بود. لازم به یادآوری است که مارکس آخرین قسمت «دست‌نوشته‌های اقتصادی-فلسفی ۱۸۴۴» خود را پیش از ملاقات انگلس نگاشته بود. سال‌ها بعد، انگلس در ۱۸۸۵ اذعان می‌کند که «وقتی که در تابستان ۱۸۴۴ مارکس را در پاریس ملاقات کردم، توافق کامل ما درباره‌ی کلیه‌ی عرصه‌های تئوریک واضح گردید و کار مشترک ما از آن تاریخ شروع شد. وقتی که در بهار ۱۸۴۵ دوباره در بروکسل یکدیگر را دیدیم، مارکس خطوط اصلی نظریه‌ی ماتریالیستی تاریخ خود را به‌طور کامل پرورش داده بود.» (آثار، ۳۱۸:۲۶)

ماحصل گفتگوی آن دو در پاریس تصمیم به نگارش اثر جنجالی «خانواده‌ی مقدس» بود. با این که انگلس فقط ۱۵ صفحه از آن را نوشته بود، در فوریه‌ی ۱۸۴۵ به نام هردوی آن‌ها منتشر شد. این اثر سرآغاز یک همکاری پایدار بود. «ایدئولوژی آلمانی» (۱۸۴۶) دومین کار مشترک و جدلی آن‌هاست که باز بخش اعظم آن به قلم مارکس بود اما در زمان حیات مارکس منتشر نگشت. آن‌طور که مارکس بعدها از آن یاد می‌کند، من و انگلس قصد پالایش افکار خود را داشتیم و آن اثر را به دست «جویدن انتقادی موش» سپردیم.

پیش از ورود به متن اصلی این گفتار، باید تأکید کرد که از آن پس، لاقلاً در عرصه‌ی نظری، همه چیز تحت الشعاع نگارش اقتصاد سیاسی مارکس قرار گرفت. انگلس یار متواضع، صمیمی، وفادار، متعهد، رازدار، سخاوتمند، و عضوی از اعضای خانواده‌ی مارکس بود. از تعهد او به مارکس و خانواده‌اش، حتی پس از مرگ مارکس، به هیچ وجه کاسته نشد. آری، می‌توان براین باور بود که انگلس «بااستعداد»، مارکس «نابغه» نیست، اما او نخستین «مارکسیست» بود!

۳- رویکرد به «منافع مادی»

هیچ‌کس به‌خوبی خودِ مارکس نمی‌تواند گذار از «حقوق» بر زمینه‌ی «فلسفه و تاریخ» به «منافع مادی» را توضیح دهد. نظر به اهمیت این موضوع، ضروری است که کل گفتار مارکس در این‌جا بازگو شود. او در پیشگفتار سهمی بر نقد اقتصاد سیاسی (از این پس نقد) می‌نویسد:

در سال ۴۳-۱۸۴۲، به‌عنوان ویراستار «راینیشه زایتونگ»، در مباحث مربوط به آنچه منافع مادی است، خود را در موقعیتی خجالت‌آور یافتیم. جروبحث‌های منطقه‌ی راین درباره‌ی دزدی چوب‌های جنگل و تقسیم مالکیت اراضی، جدل‌های رسمی علیه «راینیشه زایتونگ» را جناب شاپر شروع کرد و سپس فرماندار راین درباره‌ی دهقانان موزل، و بالاخره منازعات مربوط به تجارت آزاد و گمرکات حراستی، باعث شد که در درجه‌ی اول به مسایل اقتصادی توجه‌ام را متمایل کنم. از سوی دیگر، نیت خوبی که در آن زمان خواستار «تشدید حرکت به پیش» بود و اغلب جایگزین دانش واقعی می‌گشت، پژواکی از سوسیالیسم و کمونیسم فرانسوی با یک چاشنی فلسفی بود که در «راینیشه زایتونگ» حضوری محسوس داشت. من به این ناشی‌گری اعتراض کردم اما در عین حال در مشاجره با «الجمین اسبرگر زایتونگ» رک و پوست‌کنده اذعان کردم پژوهش‌های قبلی من اجازه نمی‌دهد درباره‌ی محتوای نظرات فرانسوی ابراز عقیده کنم. وقتی که ناشرین «راینیشه زایتونگ» با سیاستی مصالحه‌گرانه خواستار پیش‌گیری از مرگ آن بودند، من با اشتیاق فرصت را غنیمت شمرده، از صحنه‌ی علنی کنار کشیده و به مطالعاتم رو آوردم. (اثر، ۲۶۱:۲۹)

مارکس مطالعات اقتصادی‌اش را در اواخر سال ۱۸۴۳ با ورود به پاریس شروع می‌کند. مارچلو موستو در مقاله‌ای زیر عنوان «مارکس در پاریس»^۱ فهرست کاملی از آثار مورد مطالعه‌ی مارکس، به همراه زمان خوانش و گزیده‌برداری از آن‌ها را منتشر کرده است. آنچه به «دفاتر» یا «دست‌نوشته‌های پاریس معروف شده است، عنوانی بسیار کلی است که وجه مشخصه‌ی «دست‌نوشته‌های اقتصادی-فلسفی ۱۸۴۴» را می‌پوشاند. در واقع مارکس هم‌زمان با و به موازات این دست‌نوشته‌ها، به مطالعه، گزیده‌برداری و حاشیه‌نگاری آثار اقتصادی متعددی ادامه می‌دهد. یکی از مطالبی که مارکس در حوالی ژوئیه‌ی ۴۴ مطالعه می‌کند، «رئوس نقد اقتصاد سیاسی» انگلس است. مارکس در جمع‌بندی از دیدگاه مشترک خود و انگلس در پیشگفتار نقد، از این اثر «بسیار عالی» او (و نیز وضعیت طبقه‌ی کارگر در انگلیس (۱۸۴۵)) یاد می‌کند که به «تبادل نظری دایمی از طریق مکاتبه» منجر شد. (همان‌جا)

همانطور که پیش‌تر یادآوری شد، به واسطه‌ی همین مکاتبه‌ی دائمی است که نوشته‌ی حاضر سیر تحول اقتصاد سیاسی مارکس را دنبال می‌کند.

۴ - نخستین نشانه‌های کتاب «اقتصاد»

هیچ‌کس، حتی انگلس، از ابعاد وسیع و عمیق پژوهش‌های اقتصادی مارکس باخبر نبود. تازه در پی مرگ مارکس و مواجهه با دفترهای یادداشت و دست‌نوشته‌های مارکس بود که انگلس از وجود آن‌ها مطلع شد. سال‌ها بعد، انگلس در پاسخ پرسشی درباره‌ی دست‌نوشته‌های جلد دوم کاپیتال، توضیح قانع‌کننده‌ای ارائه می‌دهد: «می‌پرسی چگونه است که حتی من هم درباره‌ی میزان آمادگی آن کارها در بی‌خبری به‌سر می‌بردم. بسیار ساده است. اگر من نسبت به آنها آگاهی داشتم، روز و شب به او

^۱ <https://www.marcellomusto.org/marx-in-paris-manuscripts-and-notebooks-of-1844/268>

امان نمی‌دادم تا این‌که آنها را کامل کرده و منتشر کند.» (نامه به بیل، ۳۰ اوت ۱۸۸۳، آثار، ۴۷:۵۲)^۱

همان‌طور که ادامه‌ی این گفتار روشن خواهد ساخت، کلام انگلس، عین حقیقت است. اولین نشانه‌ها از انگیزه‌ی مارکس برای نگارش کتابی زیر عنوان *نقد سیاست و اقتصاد سیاسی* را می‌توان در اولین نامه‌ای که از انگلس به مارکس باقی مانده است، مشاهده کرد. او در اوایل اکتبر ۴۴ پس از ملاقات مارکس در پاریس، به او پیشنهاد می‌کند که: «مطمئن شو مطالبی که جمع‌آوری کرده‌ای، هرچه زودتر به جهانیان عرضه شود.» (آثار، ۳۸:۳) سپس در نامه‌ی دیگری در ۲۰ ژانویه ۴۵ می‌نویسد: «بین آیا می‌توانی کتابت درباره‌ی اقتصاد را تمام کنی، حتی اگر خودت از آن راضی نباشی. مهم نیست... بین می‌توانی پیش از ماه آوریل تماش کنی. مثل من کار کن. مهلتی برای پایان قطعی تعیین کن و هرچه زودتر برای انتشار برنامه‌ریزی کن.» (آثار، ۳۸:۱۵)

مارکس در اول فوریه‌ی ۴۵ با ناشری در دارمشتات به نام کارل لسکی قرارداد کتابی در دو جلد امضا می‌کند زیر عنوان *نقد سیاست و اقتصاد ملی*. از او دست‌نوشته‌هایی درباره‌ی این اثر به‌جا مانده است که برای اولین بار در جلد سوم مجموعه آثار مارکس و انگلس در سال ۱۹۳۲ در برلین منتشر شد. آن‌طور که از نامه‌ی مارکس به ناشر برمی‌آید (اول اوت ۴۶)، ظاهراً «دست‌نویس جلد اول» که سرشتی «علمی» دارد تقریباً به پایان رسیده و «دست‌نویس جلد دوم» که بیشتر جنبه‌ی «تاریخی» دارد نیز در حال اتمام است. (آثار، ۳۸:۴۸) اما پیش از انتشار این کتاب، ضروری بود تا برای آماده کردن اذهان عمومی درباره‌ی موضع من نسبت به اقتصاد،

^۱ لازم به یادآوری است که انگلس حتی پیش‌نویس جلد اول *کاپیتال* را هم تا قبل از انتشار ندیده بود. فقط به‌هنگام غلط‌گیری از صفحات حروف‌چینی‌شده‌ی متن بود که مارکس دسته‌دسته آنها را برای انگلس پست کرده و از او نظرخواهی می‌کرد.

کار روی کتاب را متوقف کنم چراکه «اثری جدلی علیه فلسفه‌ی آلمانی بسیار مهم بود.» (اشاره به *ایدئولوژی آلمانی*) دست آخر به ناشر می‌گوید «چون مدتی از نگارش دست‌نویس‌های تقریباً تکمیل‌شده‌ی جلد اول گذشته است، بدون آنکه یک بار دیگر در آن تجدید نظر کنم، منتشر نخواهم کرد.» سپس ابراز می‌کند که «تا پایان نوامبر آماده چاپ خواهد شد و جلد دوم که بیشتر تاریخی است سریعاً به دنبال آن خواهد آمد.» (همان‌جا)

همانطور که مشاهده شد، با گذشت یک سال و نیم از تاریخ قرارداد، مارکس کماکان در صدد انتشار «اقتصاد» بود. مالملاً ناشر در ۱۹ سپتامبر ۴۶ به مارکس اطلاع می‌دهد که به خاطر سانسور شدید در آلمان، قادر به انتشار آن اثر نیست. دو سال بعد از انعقاد قرارداد، در فوریه‌ی ۴۷، قرارداد کتاب فسخ می‌شود.

۵ - فقر فلسفه، نقطه عزیمتی جدید

اما مارکس از دسامبر ۴۶، شروع به نگارش اثری دیگر، *فقر فلسفه*، کرده بود. این اثر، اولین کتاب منتشرشده‌ی اقتصادی-فلسفی مارکس است. او که این کتاب را به زبان فرانسه نگاشته بود، آن را در آوریل ۴۷ به پایان رساند و در ژوئیه‌ی همان سال در پاریس و بروکسل منتشر ساخت. هیجان انگلس از انتشار این اثر، زائدالوصف بود. او که در آن زمان درگیر زمینه‌سازی برای متحد کردن جوامع پراکنده‌ی کارگری در سراسر اروپا بود، در ملاقات با لویی بلان به او می‌گوید: «شما می‌توانید آقای مارکس را رهبر حزب ما به‌شمار آورید و کتاب اخیرش علیه پرودون را به‌عنوان برنامه [آن حزب].» (آثار، ۳۸:۱۳۴) مارکس نیز پس از انتشار *فقر فلسفه*، در دسامبر ۴۷ در مجامع کارگری بروکسل، یک سری سخنرانی درباره‌ی «کار دستمزدی و سرمایه» ایراد می‌کند که در آوریل ۴۹ در «نیو راینیش زایتونگ» منتشر می‌شود.

نظر به اهمیت *فقر فلسفه*، تاملی هرچند گذرا درباره‌ی برخی از مفاهیم آن ضروری می‌نماید. مارکس در پاسخ به کتاب *فلسفه‌ی فقر*، دیدگاه «غیر تاریخی» پرودون درباره‌ی تقسیم کار، ماشین‌آلات، رقابت و انحصار و نیز مخالفت او با اعتصاب و اتحادیه‌های کارگری را به نقد می‌کشید. جمله‌ی معروف مارکس که «تاریخ بوده است اما از این پس تاریخی نیست»، نافی دیدگاه تمام اقتصاددانان، از جمله ریکاردو و نیز پرودون است که قوانین روابط سرمایه‌داری را «طبیعی» می‌انگاشتند. مارکس سال‌ها بعد، در ۲۶ نوامبر ۱۸۶۹، در نامه‌ای به انگلس می‌نویسد: «در کتابی که علیه پرودون نوشته بودم، کماکان نظریه‌ی اجاره‌ی زمین ریکاردو را به‌طور کامل پذیرفته بودم، اما از همان موقع هم با آنچه در نظریه‌ی او در همان مورد اشتباه بود مخالفت ورزیده بودم.» سپس با گفتمانی از *فقر فلسفه*، ادامه می‌دهد که: «ریکاردو پس از برنشانندن تولید بورژوایی به‌عنوان یک ضرورت جهت تعیین اجاره‌ی زمین، در عین حال این مفهوم را به تمام اعصار و کشورها مرتبط می‌کند. این خطای تمام اقتصاددانانی است که روابط تولید بورژوایی را به‌عنوان مقولاتی ازلی ارائه می‌دهند.» (آثار، ۴۳:۳۸۳)

اما ریشه‌ی نقد پرودون در یک بُعد دیگر، در یک خاستگاه فلسفی است که او از هگل عاریه کرده است. همان‌طور که مارکس در ۲۸ دسامبر ۱۸۴۷ در نامه‌ای به آنکوف بیان کرده بود، این من بودم که پرودون را «به دیالکتیک هگلی آلوده کردم.» (آثار، ۳۸:۱۵۰) به دیده‌ی مارکس، «آقای پرودون هیچ چیز به‌جز لفاظی از هگل به ارث نبرده است. به نظر او، حرکت دیالکتیکی تمایزی جزمی بین خوب و بد است.» (آثار، ۶:۱۶۸) نزد هگل، «کل فلسفه در متد خلاصه شده است. مطلق، متد است.» (همانجا، ۱۶۴) ولی هگل «تصور می‌کرد که به‌واسطه‌ی حرکت در تفکر، جهان را می‌سازد، در حالی که او توسط متد مطلق صرفاً اندیشه‌هایی را که در مغز تمام انسان‌هاست به وجهی نظام‌یافته بازتولید و طبقه‌بندی کرده است.» (همانجا، ۱۶۵)

ولی پرودون با اقتباسی غیرنقادانه از دیالکتیک و منطبق کردن آن با مقولات اقتصاد سیاسی، به روابط اجتماعی موجود، منطقی «متافیزیکی» تحمیل کرده است. به جای یک کلیت انضمامی، «سلسله ای از مقولات اقتصادی» را جایگزین حرکت بالفعل تاریخ کرده است. تاریخ توسط یک «عقل کل» که از حقیقت وجودی انسان‌ها پرده برداری می‌کند ساخته نشده است. «انسان‌ها هم نگارندگان و هم عاملان درام [تاریخی] خود می‌باشند.»

شکی نیست که انقلاب‌های ۱۸۴۸ پژوهش‌های مارکس را متوقف می‌کنند. اما لازم به تأکید است که نگارش *مانیفست کمونیستی* در فوریه‌ی سال ۴۸، یعنی در آستانه‌ی آن انقلاب‌ها، و دگرگونی یک تشکیلات مخفی ماجراجو و توطئه‌گرانه به «جمعیت کمونیستی»، محصل چند سال کار نظری بود که در آن مسیر، *فقر فلسفه* در حکم یک نقطه عزیمت جدید است. بازخوانی *مانیفست* در پرتو مبانی فلسفی-اقتصادی‌ای که مارکس طی چند سال فعالیت فشرده‌ی فکری پایه‌گذاری کرده بود، می‌تواند چشم‌انداز جدید به‌روی مفاهیم آن بگشاید.

البته در چارچوب مبحث کنونی بررسی این اثر دوران‌ساز امکان‌پذیر نیست. کافی است اشاره کنیم که *مانیفست* هم معرف جمع‌بندی انضمامی دستاوردهای نظری مارکس است و هم گشایش‌گر آغازی نوین که رد پای مفاهیم آن را بعدها در *کاپیتال* نیز می‌توان به‌وضوح مشاهده کرد. شاید گفتاورد زیر از *مانیفست*، صحت این ادعا را به اثبات برساند:

به‌خاطر تقسیم کار و استفاده‌ی گسترده از ماشین، کار پرولترها کلیه‌ی خصوصیات فردی و در نتیجه، برای کارگر تمام جذابیت‌اش را از دست داده است. او به زائده‌ای از ماشین مبدل می‌شود و صرفاً ساده‌ترین، یکنواخت‌ترین و مهارت‌هایی پیش‌وپافتاده از او انتظار می‌رود. بنابراین، هزینه‌ی تولید یک

کارگر به‌طور کل به وسایل معیشتی که برای حفظ و تولید مثل نسل او لازم است محدود می‌گردد... اما به همان نسبت که استفاده از ماشین و تقسیم کار افزایش می‌یابد، بر میزان تحمل رنج نیز افزوده می‌شود، حال این چه از طریق طولانی کردن ساعات کار باشد، چه تشدید کار و یا افزایش سرعت ماشین. (آثار، ۶:۴۹۰)^۱

۶ - دهه‌ی ۵۰، یک دهه‌ی پربار

پس از فروکش انقلاب‌های ۴۸، اخراج مارکس از آلمان و سپس از فرانسه، مارکس راهی انگلستان شد. ورودش به لندن در ۲۷ اوت ۴۹، سرفصل یک دوره‌ی کاملاً جدید در زندگی فعال مارکس است. اما او حتی پیش از خروج از پاریس به فکر راه‌انداختن یک نشریه‌ی جدید بود. روزنامه «نیو راینیشه زایتونگ: ارگان دموکراسی» که ۳۰۱ شماره آن از اول ژوئن ۴۸ تا ۱۹ مه ۴۹ در هزاران نسخه منتشر می‌شد، توسط دولت پروس تعطیل شده بود. از این‌رو، مارکس در اول اوت ۴۹ به انگلستان می‌نویسد: «من در حال مذاکره‌ام که یک نشریه‌ی سیاسی-اقتصادی (ماهنامه) را در برلین به‌راه اندازم.» (آثار، ۳۸:۲۰۷)

از مارس ۴۹ تا نوامبر ۵۰، شش شماره از آن نشریه منتشر گردید. نام جدید آن «نیو راینیشه زایتونگ: بررسی سیاسی-اقتصادی» بود. در همان زمان، مارکس قصد داشت برای انتشار جزوه‌ی «کار دستمزدی و سرمایه»، ناشری پیدا کند. در نامه‌ای به

^۱ این جملات را با فخر فلسفه مقایسه کنید: «چنانچه صرفاً کمیت کار، صرف‌نظر از کیفیت آن، معیار ارزش باشد، پیش‌نهادش تبدیل کار ساده به محور صنعت است. یعنی به‌خاطر انقیاد انسان به ماشین و یا به واسطه تقسیم کاری مفراط، کار به کاری برابر تبدیل شده است... زمان همه چیز است، انسان هیچ نیست. او حداکثر به‌منزله‌ی لاشه‌ی زمان است.» (آثار، ۶:۱۲۷) [تأکید از من]

ویدا مایر (آخر ژوئیه ۱۹۴۹) از او می پرسد: «آیا لسکی با آن موافقت خواهد کرد؟» (آثار، ۳۸:۲۰۹) با توجه به اوضاع جدیدی که به واسطه فروکش انقلاب‌ها به وجود آمده بود، مارکس در بیانیه‌ای به مناسبت آغاز انتشار آن ماهنامه می نویسد: «بررسی دارای این امتیاز است که می تواند حوادث را با چشم اندازی وسیع تر ادراک کند و صرفاً بر روی مسائل مهم تر تمرکز نماید؛ و کار تحقیقی علمی و همه جانبه‌ی شرایط اقتصادی را که مبنای کل جنبش سیاسی است میسر سازد. زمان به ظاهر آرام کنونی را باید به درستی به خدمت گرفت تا بتوان دوره‌ی انقلابی‌ای را که به تازگی تجربه شد توضیح داد.» (آثار، ۱۰:۵)

اما حتی پیش از انتشار به ویدامایر می نویسد: «من شک ندارم که به محضی که سه یا حتی دو شماره‌ی ماهنامه منتشر گردد، تلاطمات جهانی دخالت کند و این فرصت موقت برای اتمام اقتصاد سیاسی از دست برود.» (آثار، ۳۸:۲۱۹) آن طور که پیداست، مارکس فروکش جنبش‌های انقلابی را، حتی پس از کودتای بناپارت، دائمی نمی پنداشت. اما برخلاف جمع کثیری از پیکارگران تبعیدی که به سان «کیمیاگران انقلاب» در صدد براندازی بودند، مارکس امکان ظهور حرکت‌های جدید را پی آمد یک بحران اقتصادی جدید ارزیابی می کرد. قدر مسلم آن که سرمایه‌داری جهانی، به ویژه پس از کشف معادن طلا در آمریکا و استرالیا، وارد فاز جدید توسعه‌ی اقتصادی شده بود که تا بحران صنعتی و مالی ۵۷ ادامه یافت.

بنابراین، مارکس فرصت را غنیمت شمرده و بار دیگر خود را غرق پژوهش‌های اقتصادی می کند، به ویژه که عضویت در کتابخانه‌ی موزه‌ی بریتانیا به او امکان دسترسی به یک گنجینه‌ی عظیم را داده بود. در ۱۱ فوریه ۵۱ به انگلس می نویسد: «از انزوای نابی که هر دوی ما خود را در آن می یابیم بسیار خوشنودم.» (آثار، ۳۸:۲۸۶) انگلس در پاسخ به او (۱۳ فوریه) ضمن تأیید می گوید: «مسئله‌ی اصلی این است که

«اقتصاد سیاسی» را منتشر کنی تا به «یاوه‌گویی‌های کل مهاجران پاسخ دهی.» (همان‌جا، ۲۹۰)

مارکس ابتدا شروع به خوانش و گزیده‌برداری از دست‌نوشته‌های پیشین خودش می‌کند. سپس از سپتامبر ۵۰ تا اوت ۵۳، ۲۶ دفتر یادداشت به قلم می‌کشد که «دفترهای لندن» نام گرفته‌اند. این دفاتر یادداشت و گزیده‌برداری آثار بسیاری از اقتصاددانان، از جمله اسمیت و ریکاردو (این‌بار به زبان انگلیسی) را شامل می‌شوند. در دوم آوریل ۵۱، مارکس به انگلس می‌نویسد: کار من به قدری پیشرفت کرده است که می‌توانم کل این مزخرفات اقتصادی را در ظرف پنج هفته تمام کنم... به زودی دو جلد ۶۰ صفحه‌ای را آماده خواهم کرد...» (همان‌جا، ۳۲۵) روز بعد انگلس در پاسخ می‌نویسد: «چه قدر خوشحالم که بالاخره این اقتصاد سیاسی را تمام کردی. این بیش از حد طول کشیده. تا وقتی که حتی یک کتاب ناخوانده که به نظرت مهم برسد باقی مانده باشد، برای نوشتن آرام و قرار پیدا نمی‌کنی.» (همان‌جا، ۳۳۰)

چند ماه بعد، در ۲۷ ژوئن به ویدامایر می‌نویسد: «من معمولاً از ۹ صبح تا ۷ شب در موزه‌ی بریتانیا هستم. موضوعاتی که روی آن کار می‌کنم به قدری پرمایه هستند که هرچقدر هم تلاش کنم، تا شش یا هشت هفته‌ی دیگر هم نمی‌توانم آن را تمام کنم.» (همان‌جا، ۳۷۷) از دو نامه‌ای که مارکس و انگلس با هم ردوبدل کرده‌اند، این‌طور برمی‌آید که ناشری در برلین به نام لوئنتال با چاپ «کتاب» نانوشته‌ی او به‌طور ضمنی موافقت کرده بود. اما از «سه یا چهار جلد»، فقط «جلد اول» را پذیرفته بود. اما معلوم نبود که شروع با «تاریخ اقتصاد» را قبول می‌کند یا نه. «در آن صورت کل طرح به‌هم می‌ریزد.» (۲۴ نوامبر ۶۱، همان‌جا ۴۹۱)

اولویت انگلس، طبق معمول، انتشار است. از این‌رو در ۲۷ نوامبر به مارکس پیشنهاد می‌کند که چنانچه لوئنتال جدی باشد، و راه دیگری نباشد، بهتر است قرارداد دو جلد را بپذیری. «باید آهن را تا داغ است کوبید... جلد سوم نوبت سوسیالیست‌ها

و جلد چهارم، نقد - آنچه از آن باقی مانده است - و «مثبت» تحسین آمیز، یعنی آنچه واقعاً خود تو خواهان آن هستی.» (همان جا، ۴۹۳) نهایتاً لوئنتال از انتشار کتاب منصرف می شود و کار به جایی نمی رسد. مارکس یک بار دیگر سعی کرد با وساطت ویدامایر ناشری در آمریکا پیدا کند که حاصلی به بار نیاورد. مع الوصف، مارکس بدون این که مأیوس شده باشد، پس از یک وقفه ی کوتاه برای نگارش هجدهم برومر لوئی بناپارت، مردان بزرگ در تبعید، و نیز *داده گاهی کمونیست های کلن*، به مطالعات خود ادامه داد.

تمرکز او در این زمان بیشتر روی تکنولوژی و تاریخ آن، اجاره زمین، تکامل تاریخی جوامع، از جمله هندوستان، بود. چندی نگذشت که انگلس دوباره به او فشار می آورد که: «باید اقتصاد را تمام کنی. بعداً، وقتی نشریه ی خودمان را راه انداختیم، می توانیم آن را هفتگی منتشر کنیم. این برای مجامع بازسازی شده ی ما مبنایی برای مجادله به وجود می آورد.» (۱۱ مارس ۵۳، آثار، ۳۹:۲۹۳) اما بین سال های ۵۳ و ۵۵، کار مداوم مطبوعاتی جهت امرار معاش برای «نیویورک دیلی تریبون»، مصیبت های خانوادگی، از جمله مرگ پسر هشت ساله اش، کار متمرکز روی اقتصاد سیاسی را متوقف می کند. کار مطبوعاتی آن قدر وقت گیر بود که او را ذله کرده بود، به طوری که در ۱۵ سپتامبر ۵۳ به آدولف کلاوس می نویسد: کاش می شد «برای چند ماه به انزوا بروم و روی اقتصادم کار کنم.» (همان جا، ۳۶۷)

قدر مسلم آن که مارکس در اواسط سال ۵۵ کار منظم را از سر می گیرد. ماحصل این کار فشرده، *گروندریسه* یا «دست نوشته های ۵۸-۱۸۵۷» است. نویسنده ی این سطور ماه پیش به مناسبت انتشار ترجمه ی تازه ای از *گروندریسه*، به طور مشروح فرآیند نگارش این اثر و تداوم آن در نقد را در مقاله ای تحت عنوان «[کندوکاوی در گروندریسه مارکس](#)» مورد بررسی قرار داده است. آنچه در ادامه ی مبحث کنونی نیازمند تشریح است فرآیند انکشاف *نقد* به کاپیتال است.

۷- از نقد تا کاپیتال

۱۲ سال پس از فقر فلسفه، بالاخره نخستین اثر مارکس، سهمی بر نقد اقتصاد سیاسی، در ژوئن ۱۸۵۹ به چاپ می‌رسد. همان‌طور که دانسته است، این اثر به دو پاره تقسیم شده بود. پاره‌ی اول شامل دو فصل «کالا» و «پول» بود. اما پاره‌ی دوم، فصل سه، «سرمایه عام»، هیچ‌گاه منتشر نگردید. در نهایت آنچه یک فصل از یک کتاب بود، هشت سال بعد زیر عنوان کاپیتال: نقدی بر اقتصاد سیاسی، به چاپ رسید. سیر تحول این «فصل» به اثری کامل، در عین حال نمایان‌گر تداوم تکامل اندیشه‌ی مارکس است و نیازمند بررسی.

آن‌طور که از نامه‌ی اکتبر ۵۹ مارکس به لاسال برمی‌آید، پیش‌نویس مقدماتی آن فصل را حوالی اکتبر ۵۸ به قلم کشیده بود. اما به او می‌گوید، با گذشت بیش از یک سال، احتیاج به بازنویسی دارد. (آثار، ۴۹۸: ۴۰) در نامه‌ی دیگری به لاسال در ۳۰ ژانویه ۱۸۶۰، با اشاره به «پاره‌ی دوم» کتاب نقد، کماکان آن را «فصل سوم» از کتاب اول می‌نامد - جزئی از یک طرح عظیم که پیش‌تر آن را به شش کتاب تقسیم کرده بود.^۱ انگلس در ۳۱ ژانویه‌ی ۶۰ به مارکس اصرار می‌ورزد که انتشار کتاب «از همه چیز مهم‌تر است. من امیدوارم که به خودت اجازه ندهی که ماجرای ووگت تو را متوقف کند... مسئله‌ی عمده این است که نوشته و منتشر شود. کمبودهایی که به نظر تو در آن وجود دارد، به مخیله‌ی این‌ها خطور نمی‌کند. و اگر پیش از آن‌که کل

^۱ مارکس طرح کلی اقتصاد سیاسی را این‌گونه بیان کرده بود «کل به شش کتاب تقسیم شده است: ۱- سرمایه (حاوی فصل‌هایی مقدماتی)؛ ۲- مالکیت ارضی؛ ۳- کار دستمزدی؛ ۴- دولت؛ ۵- مبادله‌ی بین‌المللی؛ ۶- بازار جهانی.» (آثار، ۲۷۰-۴۰)

سرمایه در کلیت آن تمام شده باشد، یک دوره‌ی پرتلاطم به وقوع پیوندد و کل کار متوقف شود، آن وقت چه چیزی برای باقی می‌ماند؟ من می‌دانم که امور بسیاری مانع کار تو می‌شوند. من همچنین می‌دانم که دلیل اصلی تأخیر و سواس خود توست. نهایتاً بهتر است که منتشر شود تا این که به خاطر برخی ملاحظات، هیچ‌گاه پدیدار نگردد.» (آثار، ۱۴: ۴۱)

خود مارکس در ۱۶ سپتامبر ۶۰ به لاسال می‌نویسد «فکر کنم پاره‌ی دوم تا عید پاک [۶۱] منتشر شود.» (همان‌جا، ۱۹۳) با وجود این، مارکس کار روی نقد را متوقف می‌کند. در عوض حدود یک سال تمام نگارش و بحث درباره‌ی اثر جدلی جناب ووگت توجه او را به خود جلب کرد. ولی در اوت ۱۸۶۱ با خلاصه‌برداری از دفترهای خودش، به ویژه فصل‌هایی از *گروندریسه* که درباره‌ی سرمایه نوشته بود، کار را از سر گرفت.

«دست‌نوشته‌های ۶۳-۱۸۶۱» که نزد برخی «دومین پیش‌نویس» کتاب *کاپیتال* تلقی شده است،^۱ در نظر خود مارکس هنوز در حکم تکمیل کردن همان فصل سوم نقد بود. این دست‌نوشته‌ها در فرآیند نگارش حدوداً به ۱۵۰۰ صفحه گسترش یافتند که ۲۴ دفتر را شامل می‌گشتند. عنوانی که مارکس بر روی آن‌ها نوشته بود «سه‌می بر نقد اقتصاد سیاسی» بود و دو دفتر اول آن را «فصل سوم، سرمایه‌ی عام» نامیده بود. در ۲۸ دسامبر ۱۸۶۲، مارکس به انگلس می‌نویسد: «اکنون پاره‌ی دوم بالاخره آماده شده که حدود ۳۰ صفحه است. آنچه مانده، پاک‌نویس و تمیزکاری آن برای انتشار است. این ادامه‌ی پاره‌ی اول است ولی به‌طور جداگانه تحت عنوان سرمایه، و نقد

^۱ “Four Drafts of Capital”, Enrique Dussel; <https://www.mtholyoke.edu/~fmoseley/Dussel.pdf>

اقتصاد سیاسی صرفاً زیرعنوان آن است. در واقع صرفاً به موضوعی که فصل سوم پاره‌ی اول باشد، یعنی، «سرمایه‌ی عام»، مرتبط است.» (همان‌جا، ۴۳۵)

از مکاتبات مارکس و انگلس (۲۹ مه ۶۳، و ۱۵ اوت ۶۳) این‌طور برمی‌آید که کار دست‌نوشته‌ها به پایان رسیده و آنچه مانده صرفاً تهیه‌ی «نسخه‌ای تمیز برای ناشر» است. اما مارکس به‌عوض انتشار، بلافاصله مشغول نگارش می‌شود. آنچه «لیس زدن بچه»، یعنی کار پاک‌نویس بود، به «دست‌نوشته‌های ۶۵-۱۸۶۳» تبدیل می‌گردد که بین تابستان ۶۳ تا دسامبر ۶۵ می‌نویسد. البته انگلس این دست‌نوشته‌ها را ندیده بود اما دوردور در جریان کار قرار داشت. گه‌گاه مارکس برخی از مضامین آن‌ها را برای مشورت با او در میان می‌گذاشت و پرسش‌هایی می‌کرد که عمدتاً جنبه‌ی عملی (پراتیکال) داشتند. حتی گاهی درخواست می‌کرد که از منجست‌تر به لندن بیاید تا حضوراً درباره‌ی مسائل گفت‌وگو کنند. به‌عنوان نمونه، مارکس در ۶ مارس ۶۳ از انگلس در مورد تقسیم کار در کارخانه‌ای که اداره می‌کرد پرسش می‌کند و یا در مورد ماشین‌آلات و مدت زمان استهلاک آن‌ها. (۲۰ اوت ۶۲) حتی در مواردی مشخصاً از او می‌خواست نظر تئوریک ندهد و فقط روند بالفعل کار را توضیح دهد. (۲۴ اوت ۶۷) «تو به‌عنوان یک کارخانه دار حتماً می‌دانی که با بازده سرمایه‌ی ثابت، پیش از آن‌که با نوع مشابهی تعویض شود، چکار باید کرد. و تو باید در این مورد به من توضیح دهی (بدون تئوری، فقط به‌طور عملی).» (۴۰۷:۴۲) اما در آستانه‌ی انتشار *کاپیتال*، به‌ویژه جهت ترویج آن پس از انتشار، انگلس را شدیداً درگیر مفاهیم و مبانی نقد اقتصاد سیاسی می‌کند.

شایسته‌ی ذکر است که «دست‌نوشته‌های ۶۳-۶۱»^۱ در بردارنده‌ی مقولات و مفاهیم بنیادین و بدیع مارکس هستند. مرزبندی نهایی با نظریه‌ی اجاره‌ی زمین ریکاردو، ترکیب ارگانیک سرمایه و تفکیک آن به سرمایه‌ی ثابت و متغیر، تئوری‌های ارزش اضافی (نرخ ارزش اضافی، ارزش اضافی نسبی و مطلق) و بسیاری مفاهیم دیگر در همان دست‌نوشته‌ها پرورش یافته‌اند. بی‌شک مضامین این دست‌نوشته‌ها از آنچه «فصل سوم» از «پاره‌ی دوم» *تقد* بود بسیار فراتر رفته بودند. اما مکاتبات مارکس در این دوره‌ی معین کماکان به «پاره‌ی دوم» *تقد* اشاره می‌کنند. پس از نگارش این دست‌نوشته‌ها، به‌ویژه در اواسط سال ۶۴، آنچه با نگاهی بیرونی هنوز ادامه‌ی *تقد* به نظر می‌رسد، به یک کتاب کاملاً جدید، به کاپیتال، تکامل پیدا می‌کند. طبعاً در این‌جا، اگر نه لزوماً در محتوا، که در شکل و ساختمان بازنمایی، تحولی اساسی صورت گرفته است.

برخی از پرسش‌ها، به‌ویژه در مورد ماشین‌آلات، هنوز نیازمند پژوهش بیشتر بودند. از این‌رو، مارکس در ۲۴ ژانویه‌ی ۶۳ به انگلس می‌گوید: «هنوز در مورد قسمت ماشین‌آلات در کتابم تردیدهای بسیار دارم.» (آثار، ۴۴۴: ۴۱) سپس در ۲۸ ژانویه‌ی ۶۳، می‌نویسد: «چیزی را به قسمت ماشین‌آلات اضافه کرده‌ام. چندین پرسش کنجکاو‌ی مرا برانگیخته است که در پیش‌نویس اول از آن‌ها چشم‌پوشی کرده بودم. جهت وضوح بیشتر، دفترهای تکنولوژی خودم را بازخوانی کردم و در کلاسی عملی (صرفاً تجربی) برای کارگران شرکت کرده‌ام.» (همان‌جا، ۴۴۸) حتی در «دست‌نوشته‌های ۶۳-۶۵» نیز هنوز فصلی تحت عنوان «روزانه کار» و یا «ماشین‌آلات و صنعت بزرگ» یافت نمی‌شود.

^۱ کل این دست‌نوشته‌ها و نیز آنچه از دست‌نوشته‌های ۶۳-۶۵ باقی مانده است، در مجموعه آثار انگلیسی مارکس و انگلس، جلد‌های ۳۰ تا ۳۴، منتشر شده است.

از مارکس نامه‌های معدودی در سال ۶۴ به جای مانده است. اما به احتمال قوی، طرح کلی اثری جدید در سه کتاب را پی‌ریزی کرده بود. سال ۶۴، در عین حال سال تأسیس بین‌الملل اول و بیماری‌های متعدد مارکس است. مارکس در ۳۱ ژوئیه ۶۵ به انگلس می‌نویسد: «حقیقت صاف و ساده‌ی کارم را به تو می‌گویم. هنوز برای اتمام قسمت تئوریک (سه کتاب اول)، باید سه فصل دیگر را بنویسم. کتاب چهارم، که تاریخی-ادبی است، باید نگاشته شود... اما من نمی‌توانم تصمیم به انتشار بگیرم مگر آن‌که کل اثر در برابر دیدگانم باشد. **صرف‌نظر از هر کمبودی**، برتری کارهای من در این است که یک کلیت هنری را تشکیل می‌دهند، و این فقط موقعی قابل دستیابی است که تا وقتی کلیت آن پیش رویم نباشد، هرگز آن‌ها را منتشر نکنم. برای چنین کاری، روش ژاکوب‌گرایم [مؤلف واژه‌نامه‌ی آلمانی] غیر ممکن است و به درد کتاب‌هایی می‌خورد که ساختمانی دیالکتیکی نداشته باشند.» (۴۲:۱۷۲)

متأسفانه چیز زیادی از «دست‌نوشته‌های ۶۵-۶۳» باقی نمانده است. به‌غیر از فصل شش، «نتایج فرآیند بلافصل تولید» و تکه‌هایی دیگر به‌علاوه‌ی چند زیرنویس، باقی آن‌ها مفقود شده‌اند.^۱ در اول ماه مه ۶۵، مارکس به انگلس می‌نویسد که کامل کردن کتابم از یک‌سو، و سازمان بین‌الملل از سوی دیگر، «فشار بیش از حدی بر من وارد کرده است.» (۴۲:۱۴۹) سپس در ۹ مه به او گزارش می‌دهد که «تا اول سپتامبر» کار را تمام خواهم کرد. (۴۲:۱۵۴) به‌هرحال مارکس در دسامبر ۶۵ کار روی این دست‌نوشته‌ها را به پایان می‌رساند. حال که «کلیت کتاب» را در اختیار داشت، بار

^۱ گمان‌زنی درباره‌ی علت نابود شدن آن‌ها، کاری بی‌ثمر است. به‌عنوان نمونه انریکه دوسل (مأخذ قبلی) ادعا می‌کند که چون این دست‌نویس‌ها شبیه پیش‌نویس نهایی *کاپیتال* بود، مارکس آن‌ها را منهدم کرده است. اما با شناختی که از مارکس و وسواس او در حفظ و نگهداری مجموعه دفتراش داریم، چنین نظری کاملاً بی‌اساس به نظر می‌رسد.

دیگر مشغول پالایش آن گردید. ماحصل این «تمیزکاری»، پیش‌نویس نهایی کاپیتال است!

۸- کاپیتال: نقدی بر اقتصاد سیاسی

در پنجم اوت ۶۵، مارکس به انگلس می‌نویسد: «روزی که این دست‌نوشته‌ها را (برای انتشار) پست کنم، تا ابد خواهم نوشید، مگر اینکه تو هم روز بعدش بیایی این‌جا و با هم کار را فیصله دهیم.» (۴۲:۱۷۴) او در ۱۳ فوریه‌ی ۶۶ در نامه‌ی دیگری به انگلس می‌گوید: «این کتاب لعنتی... در آخر دسامبر تمام شده بود... با این‌که دست‌نویس تمام شده است (در شکل کنونی بسیار پرحجم است) برای هیچ‌کس به غیر از خودم، حتی تو، قابل فهم نیست.» (۴۲:۲۲۷) همان‌طور که از این نامه برمی‌آید، مارکس کماکان مشغول بازبینی و «اصلاح سبک» کتاب بود.

در ۹ ژوئیه‌ی ۶۶ به انگلس می‌نویسد که «تا آخر اوت کتاب را تمام خواهد کرد»، اما برای نخستین بار بازگو می‌کند که جلد اول را جداگانه منتشر خواهد کرد. (۴۲:۲۸۲) مارکس برای بار نخست ساختمان دقیق کل کاپیتال را در نامه‌ای به کوگلمان بازنمایی می‌کند: «کل اثر به اجزای زیر تقسیم می‌شود:

- کتاب اول، فرآیند تولید سرمایه
- کتاب دوم، فرآیند گردش سرمایه
- کتاب سوم، صورت‌بندی‌های کل فرآیند
- کتاب چهارم، تاریخ تئوری» (۴۲:۳۲۷)

سپس اضافه می‌کند که «جلد نخست شامل کتاب اول و دوم است، و کتاب سوم، جلد دوم، و [کتاب] چهارم، جلد سوم را شامل می‌گردد.»

باید تأکید کرد که تمام دست‌نویس‌های پیشین مارکس، از جمله پیش‌نویس ۶۶، با «استحالی پول به سرمایه» شروع شده بودند. هیچ‌یک از آن‌ها حاوی مبحثی جداگانه

درباره‌ی «کالا» نبودند. مارکس به‌زعم خود این مبحث و نیز مبحث «پول» را در *تقد* پرورش داده بود. اما یکم، حدود هشت سال از انتشار *تقد* گذشته بود، و دوم، به قول خود مارکس در نامه‌ی بالا، «ضروری بود که کتاب اول را از نو شروع کنم، یعنی کتابی را که دونکر منتشر کرده بود در یک فصل کالا و پول خلاصه کنم. من این کار را صرفاً به خاطر تکمیل کردن ضروری ندیدم بلکه از آن جهت که حتی افراد هوشمند نیز مسئله را به‌درستی نفهمیده بودند. به بیان دیگر، قطعاً در بازنمایی اول، به‌ویژه در مورد **تحلیل کالاها**، کاستی‌هایی وجود داشته است.» (همان‌جا)

مارکس در ۱۱ نوامبر به انگلس خبر می‌دهد که «هفته‌ی دیگر بالاخره اولین دسته از دست‌نوشته‌ها را برای میسنر [ناشر] می‌فرستم.» (۴۲:۳۳۲) (درواقع مارکس چنین کاری را در اوایل دسامبر انجام می‌دهد.) اما تا اواخر دسامبر از ناشر خبری نمی‌شود. سپس در اوایل ژانویه‌ی ۶۶ به مارکس اطلاع می‌دهد که طرح کنونی او قابل قبول نیست. خواست ناشر این بود که هر دو جلد باهم چاپ شوند. اما مارکس در ۱۹ ژانویه‌ی ۶۷ در نامه‌ای به انگلس می‌گوید: چنین درخواستی کار انتشار را به تعویق می‌اندازد، چون صرف‌نظر از ضرورت کار برای تکمیل کردن جلد دوم، «به خاطر سلامتی‌ام که شده، باید دست نگهدارم.» (۴۲:۳۴۳)

نهایتاً خود مارکس در آوریل ۶۷ برای ملاقات ناشر به هامبورگ سفر می‌کند و او را برای چاپ جلد اول قانع می‌سازد. سپس در ۱۳ آوریل به انگلس خبر می‌دهد که قرار است کار چاپ «در چند روز آینده شروع شود.» گویا مارکس با ناشر به توافق رسیده بود که جلد دوم را تا پاییز سال جاری تحویل دهد. (۴۲:۳۷۰) نخستین صفحات حروف‌چینی شده‌ی *کاپیتال* در روز تولد مارکس، ۵ مه ۱۸۶۷، برای غلط‌گیری و اصلاح به او تحویل داده می‌شود. از آن تاریخ به بعد، ناشر صفحات کتاب را دسته‌دسته به مارکس ارسال می‌کند و مارکس نیز برای بازبینی مجدد به انگلس می‌فرستد. انگلس برای بار نخست در ژوئن ۶۷ متون اصلی *کاپیتال* را می‌بیند.

در حین بازبینی و تصحیح، گفتگویی بین آن دو صورت می‌گیرد که در برخی موارد، به‌ویژه فصل اول کتاب، به اختلاف نظر تبدیل می‌شود.^۱ با این حال، به دیده‌ی مارکس، هیچ چیز مهم‌تر از متقاعد کردن انگلس نبود. همان‌طور که در ۲۲ ژوئن ۶۷ به او ابراز می‌کند: «این‌که رضایت تو را جلب کنم، برای من مهم‌تر از هر چیزی است که کل دنیا درباره‌ی آن بگوید.» (۴۲:۳۸۳)

غلط‌گیری و تصحیح صفحات حروف‌چینی‌شده‌ی کاپیتال تا اواخر اوت ادامه می‌یابد. بالاخره جلد اول در ۱۴ سپتامبر ۱۸۶۷ از چاپ خارج می‌شود. مارکس به انگلس می‌نویسد: «من امکان‌پذیر شدن آن را فقط به تو مدیونم. بدون از خود گذشتگی‌های تو، من نمی‌توانستم کار عظیمی را که این سه جلد طلب می‌کرد سرپرستی کنم. تو را در آغوش می‌گیرم. با سپاس فراوان.» (۲۳ اوت ۶۷، ۴۲:۴۰۵) مارکس در همان نامه به انگلس خبر می‌دهد که پیش‌گفتار، و ضمیمه‌ی کتاب درباره‌ی «شکل ارزش» را هم تمام کرده و فرستاده است.

مقاله‌ی حاضر گنجایش بررسی جلد اول کاپیتال را ندارد. چنین مهمی را بدون «عامی‌سازی»، نمی‌توان در یک جستار کوتاه خلاصه کرد. با این حال، اشاره به چند نکته‌ی مهم درباره‌ی ساختمان کاپیتال ضروری به نظر می‌رسد. یکم، همان‌طور که پیش‌تر مشاهده شد، پیش‌نویس‌های مارکس شامل فصلی به نام کالا نبود. مارکس فصل کالا را پس از اتمام جلد اول به قلم کشید و سپس قسمت چهارم آن فصل، «سرشت بت‌واره‌ی کالا و راز آن»، را اضافه کرد. در حقیقت این فصل دریچه‌ی اصلی ورود به کل کتاب است. سپس آخرین مبحثی که نگاشته شد، پیش‌گفتار است.

دوم، فصل‌های «ماشین‌آلات و صنعت بزرگ» و «روزانه کار»، درخلال نگارش کتاب حجمی عظیم و برجسته یافتند. مارکس به‌ویژه نسبت به آن دو فصل حساسیت

^۱ این مسئله‌ی بسیار مهمی است که تبعات آن هنوز در زمان ما نیز موضوعیت دارد. لذا ضروری است که در نوشته‌ی ای جداگانه به بحث گذاشته شود.

زیادی داشت. از نامه‌نگاری‌های مارکس این‌طور برمی‌آید که این فصول به قدری با کنش‌گری بالفعل طبقه‌ی کارگر برای رهایی از سلطه‌ی ماشین و کوتاه کردن روزانه کار به هشت ساعت گره خورده بودند که تشریح و ترویج آن را در مجامع کارگری ضرورتی حیاتی می‌دانست.

ساختمان کاپیتال معرف دگرذیسی تاریخ فاکت‌ها به فاکت حضور بالفعل خرد در تاریخ است. این پیوستگی درونی اجزای کتاب در یک کلیت انضمامی است که دیالکتیک مارکسی را منحصر به فرد می‌کند؛ به وجهی که از دیالکتیک استادش هگل، بسیار درونی‌تر، عمیق‌تر، واقعی‌تر و تاریخی‌تر نمادین می‌گردد. درهم‌تنیدگی اقتصاد، با فلسفه، با تاریخ و کنش نقادانه‌ی اجتماعی، تمامیت آنچه را تا آن زمان «اقتصاد سیاسی» نام گرفته بود نیز زیرورو می‌کند.

همان‌طور که در این گفتار شاهد بوده‌ایم، مارکس بیش از نیم‌قرن در تکاپوی نگارش این اثر بود که تازه در آخرین لحظات، در متن نهایی، شکل مورد نظر او را به خود گرفت. دست‌کاری در ساختمان آن، پس‌و‌پیش کردن فصل‌ها و پاره‌های کتاب، و یا شروع از یک نقطه‌ی دل‌خواهی و تصنعی در خوانش و تشریح کاپیتال، فقط به معنی پشت کردن به حاصل یک عمر تلاش مارکس نیست، بلکه نظم دیالکتیکی آن را برهم زده و راه شناخت سپهر اندیشه‌ی او را مسدود می‌سازد.

با این وصف، خودانکشافی مارکس با ویرایش اول (۱۸۶۷) کاپیتال به پایان نرسید. نوشته‌ی حاضر ظرفیت دنبال کردن تغییراتی را که مارکس در ویرایش فرانسوی (۷۵-۱۸۷۲) و نیز چاپ دوم آلمانی کتاب وارد کرد ندارد.^۱

^۱ برای شرح اهم تغییرات ویراست فرانسوی جلد اول کاپیتال، رجوع کنید به ترجمه‌ی فارسی حسن مرتضوی، و مقدمه‌ی کوین اندرسون بر آن.

کافی است بدانیم که مارکس کار روی جلد اول را خاتمه یافته نمی دانست و چنانچه زنده می ماند و وضع سلامتی اش اجازه می داد، قطعاً یادداشت ها و حاشیه نویسی هایش را در ویرایش سوم آلمانی و ترجمه های متعدد آن وارد می کرد. این که جلد های بعدی کاپیتال به چه سرنوشتی دچار شدند و چرا در زمان حیات مارکس تکمیل و منتشر نگردیدند، نیازمند فرصت دیگری است که از چارچوب بحث حاضر فراتر می رود. کافی است بدانیم، هنوز جوهر چاپ جلد اول خشک نشده بود که باز انگلس به مارکس فشار می آورد که معطل نکن و هرچه زودتر جلد دوم را تمام کن... وظیفه ای که مآلاً پس از مرگ مارکس به گردن خود او می افتد!

علی رها

اول سپتامبر ۲۰۲۰ (۱۱ شهریور ۱۳۹۹)

منابع

- کلیات آثار مارکس و انگلس، جلد های ۶، ۱۰، ۲۶، ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۴۲ و ۴۳؛ Lawrence & Wishart Electronic Book, 2010
- منتخب مکاتبات مارکس انگلس، 1942 International Publishers,
- سرمایه، جلد یکم، ترجمه حسن مرتضوی، نشر آگاه، ۱۳۸۷